بسم الله الرحمن الرحیم

اقتصاد از دیدگاه اسلام و راه های وصول رفاه عمومی

مقدمه

اقتصاد و مسئله معاش از ابتدا خلقت انسان با او همراه بوده و از مهمترین دغدغه‌های فکری او بشمار می‌آمده است.(حجتی کرمانی، ۱۳۵۰)

اقتصاد در لغت از ریشه «قصد» و به معنای اعتدال و میانه روی است، خروج از حد اعتدال تحت عنوان اسراف قرار می‌گیرد. در اصطلاح، اقتصاد بهره گیری از روش ها و ابزارهایی است که با صرف کمترین هزینه، بیشترین بازدهی در تولید، توزیع و مصرف بدست آید. از اینرو در یویان باستان اقتصاد، وظیفه تبیین اصول خانه داری و تامین و اداره درآمد ها را بر عهده داشته است.(کرمی و پورمند، ۱۳۸۰)

دین یک هدایت کامل است، هم مقتضیات رشد را مطرح میسازد و هم موانع رشد را شناسایی و طرد می‌نماید.

دین یک پدیده الهی-اجتماعی است و به صرف اینکه قید اجتماعی بر آن افزوده شود، مثلثی از ترکیب «فرد+جامعه+حاکمیت» تصویر می‌شود.

جامعه، از افراد ترکیب می‌یابد و با یک نظام حاکم اداره می‌شود و دین به عنوان یک پدیده الهی-اجتماعی، باید انتظارش را از این سه واحد بیان کند، یعنی باید بگوید که چه فردی را می‌پذیرد تا بتوان به او گفت: «فرد دینی» (انسان متدین) و چه جامعه ای را می‌پذیرد تا بتوان به آن گفت: «جامعه دینی» (جامعه متدین) و چه حاکمیت و مدیریت اجتماعی و سیاسی و تربیتی و قضایی و اقتصادی و دفاعی را می‌پذیرد تا بتوان به آن گفت: «نظام دینی» (نظام متدین) و اسلام به این سه سوال پاسخ داده است.

دین اسلام، نظام «عامل به عدل»، جامعه «قائم بالقسط» و افراد «معتقد و درستکار» را می‌پذیرد و برای تبیین آن در مسیر حرکت رو به تعالی انسان، قوه ی فعاله ای که بتواند این مثلث را رهبری کند و تکالیف آن‌ها را در تمام روابط گسترده زندگی شرح دهد، تحت عنوان

«اجتهاد» معرفی داشته است و این وظیفه اجتهاد است که با حضور آگاهانه در همه عرصه‌ها و زمان‌ها، انسان ها را در جهت تعالی هدف های ارزشی هدایت کند.(ولی نژاد، ۱۳۸۱)

وضعیت اقتصادی نامطلوب کشور اسلامی‌مان، همچنین دعوی عده‌ای مبنی بر اینکه اسلام فاقد یک سیستم اقتصادی است، ما را برآن داشت تا این پژوهش را ارائه دهیم.

شناخت و دستیابی به مکتب اقتصادی اسلام از زمره مسائلی است که از دیرباز دانشمندان علوم دینی را به خود مشغول ساخته و نظریات متفاوتی در این باره ارائه گردیده است. در این میان، شهید آیت الله سید محمد باقر صدر با تدوین کتاب «اقتصادنا» توانست پرده از چهره مکتب اقتصادی اسلام بردارد و رابطه‌ی مسائل علم اقتصاد و احکام و قوانین اقتصادی را به خوبی ارائه داده، زمینه را برای تحقیقات سایر صاحب نظران فراهم آورد.(کرمی و پرمند، ۱۳۸۰)

همچنین در این راستا نشریات و مقالات بسیاری ارائه شده از جمله:

اقتصاد اسلامی (حسین نوری،۱۳۶۱)

مبانی فقهی رفاه عمومی و جایگاه آن در حکومت اسلامی (خزایی و همکاران،۱۴۰۱)

شناسایی عوامل موثر بر حکمرانی رفاه عمومی با رویکرد توسعه عدالت اجتماعی (داداش کریمی و همکاران،۱۴۰۰)

مکبتی برای توسعه اقتصادی و رفاه عمومی (دبیری مهر، ۱۳۸۸)

تبیین ابعاد و مولفه‌های ارتقای رفاه عمومی با رویکرد قدرت نرم (طوطیان اصفهانی و همکاران،۱۴۰۲)

اقتصاد در مکتب اسلام (صدر،۱۳۵۰)

مبانی فقهی اقتصاد اسلامی (کرمی و پورمند، ۱۳۸۵)

چکیده

معرفی مکتب و نظام اقتصادی اسلامی نقش بسزایی در کشف راه حل‌هایی برای رفع مشکلات اقتصادی دارد.

این مقاله ابتدا وجه تمایز مکتب اقتصادی و علم اقتصاد را بیان داشته، سپس با مقایسه نظام نظام سرمایه داری و کمونیسم با مکتب اقتصادی اسلام به ارائه راه حل برای رهایی از معضل اجتماعی اقتصادی می‌پردازد و نهایتا به وظیفه دولت در تامین کامل وسایل زندگی عموم مردم از دو طریق تامین اجتماعی و توازن اجتماعی اشاره داشته است.

مکتب اقتصادی و اسلام

«مکتب» به چه معناست؟ فرق «مکتب اقتصادی» و «علم اقتصاد» در چیست؟ و بالاخره قلمروهای بحث مکتبی کدام است؟

در پاسخ به سوالات بالا ماهیت بحث در مکتب اقتصادی اسلام را نشان خواهیم داد.

«مکتب اقتصادی» عبارت است از شیوه حل مسائل اقتصادی و علمی، که در هر جا به نحوی از آن پیروی می‌شود. «علم اقتصاد» دانشی است که پدیده‌های اقتصادی را تفسیر و روابط آن‌ها را با یکدیگر تعیین می‌نماید.

غرض از اشاره فوق این بود که خواننده مقوله اقتصاد اسلامی، موضوع بررسی را که «مکتب» است و نه «علم» از یکدیگر بازشناسد. زیرا در سیستم اسلامی هیچ یک از حوادث و قوانین اقتصادی تجزیه و تحلیل نشده بلکه سیستم مذبور به عنوان یک برنامه اقتصادی که از سایر طرح‌ها بهتر دانسته شده، برای جامعه اسلامی لازم الاجرا معرفی گردیده است. از باب تاکید این مطلب که سیستم اسلامی، جنبه مکتبی دارد و نه علمی، اضافه می‌نماید که مکتب، «روش»، ولی علم «تفسیر» است.

اینک باید با مکتب اقتصادی، آشنایی بیشتری حاصل و نظریات اسلامی را در این خصوص، مطالعه کنیم.

لذا از چگونگی و حدود قلمرو مکتب اقتصادی شروع و صفت مشترک نظریات مکتبی را تحقیق می‌کنیم تا از آن به مثابه شاخص افکار مکتب اسلام که گردآوری و هماهنگ کردن آن‌ها در سیستمی پیوسته و واحد مورد نظر است استفاده کنیم.

بعضی از دانشمندان، قلمرو مکتب را به «توزیع ثروت» محدود دانسته و به وجود رابطه‌ای میان مکتب و تولید قائل نمی‌باشند. مثلا می‌گویند که تولید گندم یا پارچه بستگی به قوانین علمی و درجه آگاهی بشر از عوامل و نیروهای تولیدی دارد و چیزی نیست که بتوان بر حسب اختلافات عقیدتی مکتب‌های اقتصادی مختلف، روش‌های متفاوتی را توصیه کرد. به نظر آن‌ها علم اقتصاد عبارت است از: «علم به قوانین تولید» و مکتب اقتصادی: «شیوه توزیع ثروت». از این رو هرگاه بحثی به تولید و یا به تهیه و تکامل وسایل تولید باشد، آن بحث جزو علم اقتصاد و در نتیجه کلی و عمومی بوده، و سیستم‌های مختلف اجتماعی در قبال آن وضعی یکسان دارند. و اگر نحوه توزیع، تملک و تصرف ثروت مورد نظر باشد بحثی است مکتبی و مربوط به رژیم اقتصادی که هر یک از مکاتب «سرمایه داری» «سوسیالیسم» و اسلام، نظریات ویژه‌ای نسبت به آن دارند.

چنین تفکیکی از علم اقتصاد و مکتب اقتصادی، به اعتبار اختلاف قلمرو آنها کاملا اشتباه است. زیرا ممکن است چنین تصور شود که هرگاه بحثی از تولید باشد آن را علمی و هرگاه از توزیع است آن را مکتبی تصور کنیم، به عبارت دیگر تفاوت دو قلمرو را، وجه اختلاف دو مقوله مکتبی و علمی تلقی کنیم. در صورتی که علم و مکتب، نه از جهت موضوع و قلمرو، بلکه از حیث روش و هدف مطالعه با یکدیگر تفاوت دارند. بنابراین بحث مکتبی-اگرچه صرفا بحث از تولید باشد-تا وقتی که با روش و هدف مخصوص به آن تعقیب شود، جنبه مکتبی‌اش محفوظ است، چنانکه بحث علمی نیز اگرچه از توزیع باشد، به شرط رعایت نمودن روش و هدف مخصوص به خود همچنان جنبه علمی آن ثابت می‌ماند.

بنابراین ایده برنامه ریزی به مکتب اقتصادی مربوط شده و با آن که از تولید-و نه توزیع-صحبت می‌کند بحث علمی محسوب نمی‌گردد.

برعکس، بسیاری از مباحث توزیع را با آن که با تولید بستگی ندارد در «علم اقتصاد» داخل می‌بینیم. مثلا وقتی ریکاردو می‌گوید که سهم کارگر از محصول که به صورت دستمزد، دریافت می‌دارد هیچگاه از حداقل احتیاجاتش بیشتر نیست، درصدد بیان یک موضوع مکتبی نمی‌باشد و از دولت تقاضا نمی‌کند، همچنان که در مورد مالکیت خصوصی و آزادی اقتصادی مقرراتی وضع نموده، در مورد دستمزدها نیز به وضع مقرراتی بپردازد. بلکه می‌خواهد بی توجهی دولت سرمایه داری به وضع ناروا کارگران و کمی درستمزدها و سطح پایین معیشت آنها را نشان دهد.

پس «مکتب و علم» با تمام این زمینه‌ها ارتباط دارند، و به عبارت دیگر هم از تولید و هم از توزیع صحبت می‌کنند. ولی این بستگی نباید موجب شد که آن دو را از یکدیگر نتوانیم متمایز کنیم، و جنبه‌های علمی و مکتبی مطالعات اقتصادی را به هم درآمیزیم. علت این که عده‌ای اسلام را فاقد یک سیستم اقتصادی دانسته‌اند همین است که بین مطالعات علمی با مطالعات مکتبی تفاوت قائل نمی‌شوند، و وقتی از سیستم اسلامی صحبت به میان می‌آید گمان می‌کنند کسی مدعی آن است که اسلام قبل از دانشمندان غربی علم اقتصاد سیاسی را ابداع کرده نظیر همان مباحثی که در آثار آدام اسمیت، ریکاردو و دیگران درباره قوانین اقتصادی، تولید، توزیع و جز آن آمده، در اسلام نیز موجود است، و چون اینچنین نیست پس اقتصاد اسلامی افسانه و خیال و سخن از آن بیهوده است. اگر اینها مکتب اقتصادی را با علم اقتصاد یا دانش معروف به اقتصاد سیاسی فرق بگذارند چه بسا دریابند که یک سیستم اقتصادی به عنوان مکتب اقتصادی و نه علم اقتصاد در اسلام وجود دارد و بدین ترتیب از نظر اولیه خود عدول نمایند.

مکتب اقتصادی در اینجا، به هر قاعده اساسی اقتصادی که با ایده عدالت اجتماعی ارتباط یابد اطلاق می‌گردد. علم اقتصاد شامل هر نظریه‌ای است که رویدادهای عینی اقتصادی را دور از هر گونه اندیشه عدالت خواهانه، و پیش ساخته ذهنی تفسیر کند. از این رو مفهوم عدالت حد فاصل مکتب و علم و به منزله شاخصی است که افکار مکتبی را از نظریات علمی جدا می‌کند. مفهوم عدالت به خودی خود، جنبه‌ی علمی نداردو با ابزار علمی قابل ملاحظه و آزمایش نیست، بلکه یک دریافت اخلاقی است. مثلا وقتی مالکیت خصوصی را از نظر عدالت اجتماعی مطالعه می‌کنیم، یا خوبی و بدی بهره را -که اساس کار بانک‌های امروزی است- بررسی می‌نماییم، از همان مقایسه‌های علمی که در اندازه گیری حرارت هوا، یا درجه غلیان آب به کار می‌رود استفاده نمی‌کنیم، زیرا اینها دو پدیده طبیعی حس شدنی و قابل تجربه علمی هستند. در صورتی که برای ارزیابی عدالت، آن را با ملاک‌های اخلاقی خارج از حدود قیاس مادی می‌سنجیم. بنابراین مفهوم «عدالت» فی نفسه ایده علمی نیست. از این رو، وقتی موضوع را از جنبه عدالت خواهی بررسی کنیم، از چهارچوب مطالعه علمی خارج می‌شود. بحث از مالکیت خصوصی، آزادی اقتصادی، لغو بهره، یا ملی کردن ابزار تولید و جز آن -که با مفهوم عدالت مرتبط هستند- جنبه مکتبی و بحث از قانون بازده نزولی، قانون عرضه و تقاضا، و قانون مفرغ دستمزدها -که در آن موضوع بحث نیک و بد پدیده‌های اقتصادی نیست- جنبه علمی دارد. مثلا قانون اول نه از عادلانه یا ظالمانه بودن بازده نزولی، بلکه از حقیقتی عینی و ثابت حکایت می‌کند. قانون عرضه و تقاضا نیز صرف نظر از ایده عدالت، تاثیر کاهش عرضه یا افزایش تقاضا را در بالا بردن قیمت‌ها و به کلام دیگر، رابطه عرضه، تقاضا و قیمت را -که

در حدیث از امام صادق نقل شده که رسول اکرم (ص) در یکی از گفتارهایش گفته است: «هرکس کشتزاری بر جای نهد، محافظت از آن به عهده من است. و هر کس مدیون بمیرد، ادای دینش وظیفه من است. و هرکس مالی از خود بر جای گذارد، در تصرف من قرار می‌گیرد».

در حدیث دیگری حضرت موسی بن جعفر در مقام شرح حقوق و تکالیف امام می‌فرماید: «امام وارث کسی است که وارث ندارد، و مسئول زندگی و معاش کسی است که درمانده و بی چیز است».

در نامه حضرت امیرالمومنین علی (ع) که به والی مصر نوشته، آمده است که:

«...خدا را در نظر آور، خدا را درباره طبقه پایین اجتماع، یعنی بی‌نوایان و نیازمندانی که چاره‌ای ندارند، و تیره بختان و زمین گیران در نظر آور. زیرا مردم قانع در این طبقه هستند و مردمی که خیرشان به دیگران می‌رسد. تو باید برای خدا، حقی را که پروردگار به نفع آنان قرار داده و تو را مامور استیفای آن ساخته، ادا کنی. باید مقداری از بیت المال و قسمتی از غلات سرزمین‌های حکومت اسلام را در هر آبادی ویژه آنان سازی...»

نصوص یاد شده به روشنی اصل تامین و تضمین اجتماعی را نشان داده، و مسئولیت مستقیم دولت را در اعاله فرد و تامین سطح زندگی مناسب برای او تشریح می‌کند.

راه عملی اجرای هدف‌های مذبور، ایجاد بعضی بخش‌های عمومی در اقتصاد اسلامی است که تامین هزینه‌های آن، از محل درآمدهای عمومی و ثروت‌های دولتی، معرفی شده است. به این ترتیب از تضییع حق ضعفا و احتکار سرمایه‌ها توسط اغویا ممانعت به عمل آمده و درآمدهای لازم تامین شده است. اصل، حق مشترک جامعه در انتفاع از ثروت‌های طبیعی و مسئولیت مستقیم دولت در تامین سطح زندگی مرفه برای تمام مردم و به خصوص افراد ناتوان است.

عده‌ای از فقها از جمله شیخ حرعاملی فتوا داده‌اند که : مسئولیت دولت در تامین اجتماعی محدود و منحصر به مسلمانان نیست. لذا «افراد ذمی» نیز که در قلمرو دولت اسلامی زندگی می‌کنند، اگر به علتی مثلا پیری نتوانند کار کنند، هزینه زندگیشان از بیت المال اسلامی، تامین می‌شود. شیخ حرعاملی حدیثی از حضرت علی نقل کرده است که: امام بر پیرمردی درمانده که گدایی می‌کرد، گذشت. امیرالمومنین پرسید، این چه وضعی است؟ پاسخ داده شد: شخصی است نصرانی. امام گفت تا وقتی جوان بوده از او کار کشیدید، اینک که پیر و درمانده شده طردش کرده‌اید. مخارج او را از بیت المال بپردازید.

۲ – توازن اجتماعی

اسلام ضمن توجه به مسئله توازن جمعی، دو واقعیت را که یکی جنبه طبیعی و دیگری جنبه مرامی دارد در نظر گرفته است.

مقصود از واقعیت و حقیقت طبیعی، تفاوت افراد انسانی از حیث خصایل و صفات روحی، جسمی و فکری است. بدیهی است مردم از لحاظ قدرت مقاومت در برابر مشکلات، اخذ تصمیم، شجاعت، هوشیاری، سرعت انتقال و نیرو ابداع و اختراع، قدرت عصبی و جسمی و غیره با یکدیگر فرق دارند.

برخلاف نظر آنهایی که تمام پدیده‌های تاریخ حیات انسان را در عوامل اقتصادی جستجو می‌کنند، اسلام تفاوت‌ها وتناقضات موجود ین افراد بشری را، معلول حوادث عرضی تاریخ نمی‌داند. تفسیر این تناقضات از راه بررسی شرایط معین اجتماعی یا عامل اقتصادی خاص، اشتباه است. زیرا هرچند هم که بتوان حالت اجتماعی را به طور کلی، به استناد فلان عامل و شرایط اقتصادی، تفسیر نموده، و مثلا اظهار داشت که رژیم فئودالی یا بردگی، مولود فلان عامل اقتصادیست همچنان که -طرفداران تفسیر مادی تاریخ می‌گویند- ولی هرگز نمی‌توان عامل اقتصادی یا هر وضعیت اجتماعی را برای توجیه علت پیدایش اختلافات و تناقضات خصوصی افراد، کافی دانست. اگر غیر از این باشد چه دلیلی می‌توان برای یک نفر که برده می‌شود و دیگری که به مقام مالک و ارباب می‌رسد جست؟

بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فکری بین افراد و امکانات و مواهب خصوصی، قبل از هر تفاوت اجتماعی و طبقاتی، جواب دادن به این سوالات ممکن نیست. زیرا همین اختلاف، تفاوت‌های طبقاتی را به وجود می‌آورد. و خطاست اگر گفته شود، فلان کس هوشیار و با ذکاوت است، چون آقا و عضو گروه مرفه الحال می‌باشد. و فلانی بی ابتکار، چون عضو گروه زحمت کش و برده است. زیرا این که یکی برده و دیگری ارباب می‌شود باید معلول فرقی باشد که در شخصیت آنهاست.

واقعیت دوم، در قانون کلی توزیع به کار رفته و به استناد آن کار مبنای «مالکیت و حقوق مالکانه» شناخته شده است.

نتیجه‌ای که از اعتقاد به این دو واقعیت گرفته می‌شود قبول وجود تفاوت ثروت بین افراد است. چه اگر فرض کنیم عده‌ای در محلی اجتماع و اراضی آن را آباد نمایند، و قاعده «کار مبنای مالکیت» در روابطشان حاکم باشد، و کسی به هیچ وجه استثمار نشود، به زودی بر اثر تفاوت‌های فکری، روحی و جسمی، اختلاف در میزان دارایی و ثروت آنها پدید خواهد آمد. اسلام، به تفاوت هوشی و جسمی افراد صحه میگذارد، ولی مسئله توازن اجتماعی را در واقعیت‌های دوگانه بالا عملی و میسر می‌داند.

بالاخره به این نتیجه می‌رسیم که منظور از توازن اجتماعی، توازن افراد جامعه از حیث سطح زندگی و نه از جهت درآمد است. و مقصود از سطح زندگی این است که سرمایه به اندازه‌ای در دسترس افراد باشد که بتوانند متناسب با مقتضیات روز، از مزایای زندگی برخوردار گردند. و به عبارت دیگر سطح زندگی یکسانی برای تمام اعضای جامعه تامین شود.

بی نیاز ساختن افراد و ایجاد رفاه عمومی، هدفی است که نصوص، رسیدن به آن را از وظایف ولی امر شمرده‌اند. به تناسب وظیفه و مسئولیتی که دولت در به ثمر رساندن هدف رفاه عمومی و توازن جمعی دارد اختیارات و امکاناتی نیز برای اجرا و عملی کردن در اختیارش قرار داده شده، این امکانات را می‌توان چنین خلاصه کرد:

اول: وضع مالیات‌هایی که به طور ثابت و مستمر اخذ شده، و برای توازن عمومی به مصرف می‌رسد.

دوم: فعالیت‌های بخش عمومی و سرمایه گذاری‌های دولتی.

سوم: اختیارات قانونی و حقوقی، برای تنظیم روابط اقتصادی جامعه و نظارت بر تولید.

اختیارات دولت در وضع مقرراتی در «قلمرو آزادی نظر قانونی» تاثیر بسیاری در حمایت از توازن دارد. لغو بهره برداری از ثروت‌های خام طبیعی به شیوه سرمایه داری نیز طبعا به توازن کمک می‌کند. زیرا شیوه بهره برداری از مواد اولیه پایه اصلی و اساس فعالیت‌های اقتصادی است.

با پذیرفتن مساله مباشرت در کار بنا به نظر بعضی از فقها به عنوان شرط اساسی برای تملک ثروت‌های خام طبیعی، و اینکه اگر کسی طبق مقررات برای بهره برداری از مواد مذبور راسا مشغول کار شود، دیگری حق ندارد مانع و مزاحم انتفاع او گردد، در می‌یابیم که توزیع سرمایه‌های اولیه طبیعی، به نحوی صورت می‌گیرد که در جهت هدف‌های توازن بوده، و هیچ گاه به هیچ گروهی اجازه نداده که با استخدام دیگران، بر سرمایه‌های مذبور مسلط شده، و

توازن اجتماعی را بر هم زند. بنابراین اسلام از ابتدا کوشش نموده از پاشیده شدن بذرهای اختلاف و تناقض جلوگیری بعمل آورد.(شهید صدر،۱۳۵۷، جلد۲، ص۳۱۹-۳۴۲)

منابع

اقتصاد ما یا بررسی هایی درباره مکتب اقتصادی اسلام ، جلد اول ، تالیف: شهید محمد باقر صدر، ترجمه: محمد کاظم بجنوردی ، ۱۳۵۰

اقتصاد ما یا بررسی هایی درباره مکتب اقتصادی اسلام ، جلد دوم ، تالیف: شهید محمد باقر صدر، ترجمه: عبدالعلی اسپهبدی ، ۱۳۵۷

مبانی فقهی رفاه عمومی و جایگاه آن در حکومت اسلامی، نویسندگان: میثم خزائی و همکاران، ۱۴۰۲

شناسایی عوامل موثر بر حکمرانی رفاه عمومی با رویکرد توسعه عدالت اجتماعی ، نویسندگان: یحیی داداش کریمی و همکاران ، ۱۴۰۰

تبیین ابعاد و مولفه‌های ارتقای رفاه عمومی با رویکرد قدرت نرم ، نویسندگان: صدیقه طوطیان اصفهانی و همکاران ، ۱۴۰۲

اقتصاد در مکتب اسلام ، تالیف: سید موسی صدر ، مقدمه و پاورقی: علی حجتی کرمانی ، ۱۳۵۰

اقتصاد اسلامی ، حسین نوری ، ۱۳۶۱

مبانی فقهی اقتصاد اسلامی ، محمد مهدی کرمی ، محمد پورمند (نبی زاده) ، ۱۳۸۵

مکبتی برای توسعه اقتصادی و رفاه عمومی ، پویا دبیری مهر، ۱۳۸۸

نگاهی اجمالی به ویژگی‌های عمومی نظام اقتصادی و مالی در اسلام، مرتضی ولی‌نژاد ، ۱۳۸۱

تهیه کننده: اعظم قزل سفلو

شهریور ۱۴۰۳ و من الله التوفیق